

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجری

۳۰ می ۲۰۱۷

## راه نجات مردم ما!

توضیح: این نوشته برای اولین بار در پیام فدائی شماره ۷۹، در تاریخ آذر ماه ۱۳۸۴ درج شده است.

چند روز پیش به طور اتفاقی در یکی از خیابان‌های شهری که در آن زندگی می‌کنم، آشنائی را دیدم که مدتی بود از او خبری نداشتم. همچون اکثر ایرانیان پناهنده که وقتی به هم می‌رسند اولین حرف شان در باره ایران و اوضاع و احوال آن جاست، ما نیز صحبت مان با اشاره به وضع ایران و اخبار مربوط به داخل کشور شروع شد و وقتی که صحبت به رئیس جمهور جدید جمهوری اسلامی و موضع گیری‌های اخیرش رسید، دوستم با حرارت گفت: باید از هر نیروئی که قادر به سرنگونی این رژیم باشد حمایت کرد. از او پرسیدم که با توجه به موقعیت فعلی اپوزیسیون این رژیم، منظورت کدام سازمان یا نیرو است؟ گفت: فرقی نمی‌کند، هر کسی باشد مهم نیست، فقط این آخوندهای بوگندو را بردارد! پس از لحظه‌ای درنگ، چون خود می‌دانست که در اپوزیسیون جمهوری اسلامی در لحظه فعلی چنین قدرتی وجود ندارد، فوراً اضافه کرد که حتی اگر امریکا هم این رژیم جلاد را سرنگون سازد، باید برایش هورا کشید!! ضمن تأسف از این حرف‌ها، از آن جا که بر این باورم که مبارزه و مقاومت مردم ما علیه بیدادگری‌های جمهوری اسلامی برای آن نبوده و نیست که این سلطه اهریمنی با سلطه ددمنشانه‌تری تعویض شود، در پاسخ به موضع نادرست آن آشنا، به او گفتم زیاد تند نرو! مگر نمی‌بینی که امریکا در افغانستان و عراق چه اوضاع دهشتناکی به بار آورده است. آیا تصاویر دهشتناک شکنجه اسرای عراقی و وحشیگری‌های امریکا در زندان ابو غریب را فراموش کرده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که همین چند روز پیش از نوار ویدئویی خبر دادند که تجاوز سربازان امریکائی به نوجوانان عراقی در بازداشتگاه‌های امریکا در عراق را به نمایش می‌گذارد؟ آیا از کشتار وحشیانه مردم شهر فلوجه و با خاک یکسان کردن این شهر بی‌خبری و نمی‌دانی که با سلاح‌های کیمیائی چه بر سر این مردم آوردند؟ آیا فریاد شکنجه شده‌های افغان در سیاه چال‌های امریکا در این کشور را نشنیدی؟ آیا از سوزاندن اجساد مخالفان در افغانستان اطلاع نداری؟ همین چند روز پیش بود که امریکائی‌ها در تداوم هزاران عمل جنایتکارانه خود در افغانستان، جهت ترساندن اهالی یکی از روستاهای این کشور، جنازه چند تن از کسانی را که در درگیری با امریکائی‌ها کشته شده بودند جلو چشم مردم به آتش کشیده و سوزاندند! پس چگونه این واقعیت‌ها را که جلوی چشم همه صورت می‌گیرند نادیده می‌گیری و به خود اجازه می‌دهی که از لشکرکشی امریکا به ایران سخن بگویی؟ و چرا به این خوش‌خیالی دچار شده‌ای که تصور می‌کنی حمله ارتش امریکا به ایران، با فرض

سقوط جمهوری اسلامی، برای مردم ما آزادی و دموکراسی به ارمغان می‌آورد؟ خیلی راحت پاسخ داد: آزادی و دموکراسی شعار است. این‌ها مسأله امروز ما نیست، بلکه خواست‌هایی است که در آینده باید به آن‌ها رسید. مسأله امروز ما، مسأله اصلی ما، نابودی آخوندهاست. این‌ها باید بروند. این‌ها بروند هر کس که می‌خواهد بباید. هر کس این‌ها را سرنگون کرد قدمش مبارک باد! فقط این‌ها بروند. گفتیم: دوست عزیز! اگر فردا قدرت امریکا برود پشت جریان سلطنت و دوباره این‌دار و دسته ضد‌مردمی که دستان‌شان تا مرفق به خون فرزندان این سرزمین آلوده است، به قدرت برسند تو چه خواهی گفت؟ آیا باز هم هورا خواهی کشید؟ آخر مگر مردم ایران دیوانه بودند که انقلاب کردند و هزاران قربانی دادند تا رژیم سلطنت را براندازند؟ آیا این شرمندگی ندارد که حالا کسانی دوباره برای بازگشت سلطنت دست التماس به سوی امریکا دراز کنند و به سلطنت طلبان بگویند، ببخشید غلط کردیم. کم کشیدید بیاید نیمه‌کش‌ها را تمام‌کش کنید! در ادامه بحث به او گفتیم: درست است که در پی نسلی که به انقلاب برخاست، نسل دیگری آمده است، ولی هنوز کسانی که آثار شکنجه‌های رژیم سلطنت را هر روز با خود حمل می‌کنند زنده‌اند. تو را چه شده است؟ آیا درد و رنج شرایط تبعید و طولانی شدن عمر جمهوری اسلامی چشمانت را کور کرده و قادر به دیدن واقعیات نیستی و فراموش کرده‌ای که مردم مبارزه می‌کنند و قربانی می‌دهند که زندگی بهتری برای خود به دست آورند، نه این‌که از چاله در آمده و به چاه بیفتند! گفت: نه فراموش نکرده‌ام که همین مردم بودند که بعد از سرنگونی رژیم سلطنت به جمهوری اسلامی رأی دادند و چنین شیطانی را بر سر کار آوردند. در جواب گفتیم: این اشتباه است که کسی تصور کند که جمهوری اسلامی با رأی مردم به قدرت رسیده است. این ظاهر قضیه است. در حالی که مدت‌ها قبل از آن، امریکا با همکاری انگلیس و بقیه قدرت‌های بزرگ در کنفرانس گوادالوپ به روی کار آمدن خمینی رأی داده بود. این امریکا در رأس بقیه قدرت‌های امپریالیستی بود که با گذاشتن همه منابع قدرت از جمله ارتش شاهنشاهی (یا در واقعیت ارتش امریکائی) در اختیار خمینی به او و رژیمش قدرت دادند تا انقلاب مردم ما را سرکوب کنند و از منافع غرب در ایران حفاظت نمایند. پس اگر خواهان نابودی جمهوری اسلامی هستی چرا از دست نوکر به ارباب پناه می‌بری! آخر اگر این ارباب قرار بود طبق منافع مردم گام بردارد و یا حتی گوشه کوچکی از منافع مردم را در نظر گیرد، اصلاً از اول این‌ها به قول تو آخوندهای بو گندو را سر کار نمی‌آورد. در ادامه بحث با توجه به این‌که آن‌ها آشنا همچنان با خوش‌بینی، سرنگونی جمهوری اسلامی به دست امریکا را راه نجاتی برای مردم ایران تلقی می‌کرد، سخنانم را ادامه داده و گفتیم تازه مگر فراموش کرده‌ای که همین امریکا بود که با همکاری انگلیس علیه مصدق کودتا کرد و محمدرضا شاه را به سلطنت باز گرداند و شرایط اعمال دیکتاتوری آن شاه جنایتکار را برای سال‌های طولانی آماده ساخت. مگر می‌شود فراموش کرد که سلطه سیاه رژیم سلطنت، از کودتای ۲۸ مرداد [اسد] سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷، یعنی در طول ۲۵ سال، اساساً مرهون حمایت‌های امپریالیست‌ها و به ویژه حمایت‌های بی‌دریغ همین امریکا بود. برآستی چه شده که شماها حتا حافظه تاریخی خود را هم از دست داده‌اید؟ اگر تو واقعاً به نابودی جمهوری اسلامی فکر می‌کنی، یعنی چنین امر مقدسی ذهن تو را به خود مشغول کرده، چرا به هر خس و خاشاکی می‌چسبی، الا به فعالیت خودت و تلاش خودت در این راستا؟ و سپس اضافه کردم که دوست عزیز این شیوه درس‌گیری از گذشته نیست. این شیوه خلاصی از جهنمی که جمهوری اسلامی آفریده نیست. اگر می‌خواهی رژیم موجود را دیگر بر اریکه قدرت نبینی، باید آستین‌ها را بالا زده و خود به مبارزه مردم ما جهت سرنگونی جمهوری اسلامی بپیوندی، نه این‌که چشم انتظار سرنگونی این رژیم از سوی امریکا باشی. و نه این‌که برایت مهم نباشد که چه کسی و چه نیروی قرار است به جای این رژیم به قدرت برسد.

بعد برای او توضیح دادم که اتفاقاً در دوره مبارزه علیه شاه هم همین حرفی که او در مورد جمهوری اسلامی می زند با این عبارت شنیده می شد: "این رژیم (منظور رژیم شاه) برود هر رژیمی بیاید بهتر از آن خواهد بود. فقط این رژیم برود". در آن زمان ساده‌اندیشانی بودند که می‌گفتند مگر دیکتاتوری از دیکتاتوری شاه بدتر هم می‌شود. در حالی که در همان زمان کمونیست‌های راستینی در صحنه مبارزه علیه رژیم شاه قرار داشتند که می‌گفتند آری دیکتاتوری از دیکتاتوری شاه بدتر هم امکان‌پذیر است. آن‌ها می‌گفتند که علت و پایه‌ی اساسی دیکتاتوری، این روبنای استثمار و وابستگی، نظام اقتصادی حاکم است. اگر مردم ما نتوانند این نظام را نابود سازند بدون شک حافظان اصلی این نظام جهت حفظ خود در مقابل امواج خروشان مبارزات مردمی، دیکتاتورهای قسی‌القلب‌تری هم بر سر کار خواهند آورد، چرا که همواره شدت اعمال دیکتاتوری، تابعی است از روند مبارزه طبقاتی در جامعه و نه خواست صرف شخص دیکتاتور، و دیدیم که تاریخ با چه روشنی حیرت‌انگیزی صحت این سخنان را به اثبات رساند.

در ادامه این صحبت به او گفتم: این درست است که انقلاب مردم ما به نتیجه نرسید و در نیمه راه "ملاخور" شد اما این تنها نشان‌دهنده این واقعیت است که اگر نمی‌خواهی از چاله به چاه بیفتی و از دست شاه به دست شیخ و دوباره احتمالاً از دست شیخ به شاه و یا دیکتاتوری دیگر، باید تشکیلات انقلابی داشته باشی. باید رهبری انقلابی را سازمان دهی و باید در مسیری بجنگی که طبقه اصلی رهبری‌کننده انقلاب؛ طبقه‌ای که تاریخ رسالت رهبری و به نتیجه رساندن این انقلاب را بر دوش او گذاشته، قادر به متشکل شدن و قادر به اعمال رهبری شود. حرف‌های من و یا شاید منصفانه‌تر باشد بگویم سرزنش‌های من، تا حدودی دوست دیرآشنا را در خود فرو برد و به فکر واداشت، در حالی که زمان جدائی هم رسیده بود و می‌بایست این صحبت را تا دیدار اتفاقی بعدی خاتمه می‌دادیم و هر کدام به راه خود می‌رفتیم.

با جدا شدن از آن دوست، گرچه می‌دانستم که این اندیشه‌ها و مواضع، بیشتر حاصل ناامیدی‌ها و ناتوانی‌هاست و مطمئن بودم که حرف‌های من شاید صرفاً تلنگری باشد بر پرده او‌هام او و نور امیدی به دنیای ناامیدی‌ها، پیش خود می‌اندیشیدم که برآستی بر مردم ما چه رفته است. چرا مخالفان رژیم کنونی، که زمانی صدای شعارهای ضدامپریالیستی‌شان گوش فلک را کر می‌کرد، تا آن جا سقوط کرده‌اند که حاضراند برای لشکرکشی امریکا به ایران هورا بکشند! در دوره شاه، مردم ما از آن حد شناخت و آگاهی بر خوردار بودند که می‌دانستند با صرف رفتن شاه و برچیده شدن رژیم سلطنتی هنوز به خواست‌های به حق‌شان نخواهند رسید، از این رو پس از فرار شاه فوراً شعار دادند "بعد از شاه نوبت امریکاست". حال مردم ایران با اندیشه‌هایی روبه رویند که با زیر پای گذاشتن آن آگاهی‌ها و شناخت‌ها، بی‌رودربایستی و بدون خجالت از ضرورت و درستی لشکرکشی امریکا به ایران سخن می‌گویند. یکی برای بوش، که به تقلید از خمینی برای خود رسالت آسمانی قائل است، نامه می‌نویسد و از او می‌خواهد که زحمت کشیده و قدری آزادی هم برای ما بیاورید!! دیگری برای مذاکره با مأموران دسته‌چندم وزارت دفاع امریکا بار سفر به امریکا می‌بندد تا در واقع خود را و سازمانش را عرضه نماید. آن یکی هم همه آرزویش این است که "شورای امنیت" ملل متحد رژیم را تحریم کند تا شاید فضائی برای فعالیت وی باز شود. یعنی می‌داند که خود را در شرایطی قرار داده که فعالیت اصلی‌اش وابسته است به خواست و اجازه از ما بهتران!

پیش خود می‌گفتم که برآستی این همه بی‌راه‌رفتن برای چیست! وجود ایده‌ها و افکاری چنان نادرست در میان نسل جوان، نسلی که از زمانی که خود را شناخته رژیم سرکوبگری را در مقابل خود دیده که فریاد مرگ بر امریکا از زبانش نیفتاده است، کاملاً قابل فهم است. شاید آن‌ها از بزرگترهای خود شنیده‌اند که "دشمن دشمن من، دوست

من است"، اما به این ها چه باید گفت که خود، همه تحولات این سالها را به عینه دیده‌اند و تازه می‌باید این نسل جوان را آموزش هم داده و تجربیات خود را به آن ها منتقل کنند؟! اما این ها راه‌نمایی هستند که خود ره نمی‌دانند و سوراخ دعا را گم کرده‌اند و سمت اصلی ضربه به دشمن را فراموش کرده‌اند.

از قرار معلوم، ناتوانی اپوزیسیون در سرنگونی رژیم و طولانی‌شدن عمر جمهوری اسلامی به مثابه دیکتاتوری عنان‌گسیخته‌ای که به هیچ صراطی مستقیم نیست، گرایش به معجزه و "امدادهای غیبی" را در میان بخش‌هایی از مردم ما و در صفوف اپوزیسیون رژیم تقویت کرده است. همان طور که ضعف بشر در برابر نیروهای طبیعت، انسان را به سوی خلق قدرت‌های ماوراءالطبیعه و یک نیروی خیالی برتر سوق داد، حال ضعف مردم در برابر قدرت حاکم، آن هم با توجه به اعتقادات مذهبی و اشاعه خرافات در بین آن ها، توکل به یک نیروی برتر را برجسته ساخته است. به خصوص که این نیرو از قدرتی جهانی برخوردار است و چند سالی است که یک‌هتاز میدان شده و در شرق و غرب هم با کشور ما همسایه گشته است. پس برخی چنین می‌اندیشند که چه اشکال دارد که این نیرو که فریاد دفاع از حقوق بشر نیز سر می‌دهد رعایت اصول همسایگی را به جا آورده و قدمی هم به داخل حیاط خانه ما بگذارد تا با چشمان خود ببیند که چگونه در "سرزمین امام زمان"، هر روز سربازان گمنام امام زمان کسی را "شمع آجین" می‌کنند و یا با تیغ چاقوی آن ها زبان مخالفی بریده می‌شود، شاید با مشاهده این امور، دلش به رحم آمده و ما را نیز از شر این دیو شیطان‌صفت رها سازد!

پیش خود می‌گفتم: ولی براستی مگر می‌شود کسی کمترین اطلاعی از اوضاع جهان، منطقه و ایران داشته باشد و جنایات امریکا در افغانستان و عراق را شنیده باشد و سالها خلاف آن چه که سردمداران جمهوری اسلامی جلوه می‌دهند، پشتیبانی این قدرت را نه به عنوان "شیطان بزرگ" بلکه به مثابه "فرشته رحمت" از این رژیم دیده باشد، و باز هم برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و به اصطلاح حقوق بشر، به لشکرکشی امریکا دخیل ببندد! اما دیدم مشکل این جاست که این افراد و این دیدگاه‌ها اساساً نابودی جمهوری اسلامی را وسیله‌ای جهت رسیدن به اهداف واقعی مردم ما نمی‌بینند، بلکه از قرار، مسأله آن ها چیز دیگری است و به دنبال دوختن کلاهی از این نم‌د برای خود هستند. بنابراین، چنین تفکری چه خود بدانند چه ندانند، آن اهداف بزرگ را کنار گذاشته و خود وسیله را هدف کرده است، آن هم هدف نهایی و این هدف نهایی را هم آن قدر برای خود بزرگ و دست‌نیافتنی کرده که دیگر قادر نیست وسائل رسیدن به آن با تکیه بر نیروی خود را، حتی در ذهنش، نیز طرح نماید.

درست است که جمهوری اسلامی باید برود و این یکی از آماج‌های به حق مردم ما و گامی اولیه جهت رسیدن به خواست‌های آن هاست، اما روشن است که وقتی که مردم ما علیه جمهوری اسلامی می‌رزمنند، خواهان برقراری شرایطی هستند که در آن فقر و فلاکت و بیکاری وجود نداشته باشد. شرایطی که امکان وجود فحشاء و اعتیاد و کودک خیابانی را از بین برده باشد. و هر صدای مخالفی در گلو خفه نشود و زندان و شکنجه و اعدام انقلابیون دیگر معنا نداشته باشد، خلاصه آن ها در تقابل با سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی، در مقابل ولایت مطلقه فقیه، خواهان آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی هستند. اما تحقق این خواست‌ها درست در تقابل اهداف همه دشمنان مردم ما قرار دارد؛ در تقابل با روابط اقتصادی ظالمانه‌ای قرار دارد که این دشمنان به حفاظت از آن برخاسته‌اند. بنابراین، بار انقلابی سرنگونی "ولایت مطلقه فقیه" زمانی به منصفه ظهور می‌رسد که این امر با نابودی آن شرایط اقتصادی توأم شود که هر روز در دامان خود، جانیانی چون خمینی، خلخالی، خامنه‌ای و خاتمی بار می‌آورد و به ظلم و جور و استثمار و اجحاف، امکان جولان می‌دهد. آری، شرط رسیدن به آزادی، شرط رسیدن به عدالت اجتماعی، شرط رهایی از وضعیت نکبت‌بار کنونی این است که لبه تیز حمله را متوجه نظام سرمایه‌داری وابسته

حاکم کنیم و بکشیم که سرنگونی جمهوری اسلامی به نابودی این نظام منجر شود، و گرنه تا این نظام پابرجاست، در هم بر همین پاشنه می‌چرخد. حال اگر کسی چنین هدفی را مقابل خود قرار دهد، در اولین گام متوجه می‌شود که رسیدن به این هدف، تنها با نابودی سلطه امپریالیسم در ایران معنا دارد. امری که به نیروی توده‌های ستمدیده امکان‌پذیر است.

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران  
شماره ۲۱۴ ، فروردین ماه ۱۳۹۶